

## فقر مطلق، جنایت یا نسل‌کشی؟

سهراب صبح

به نقل از به پیش! شماره ۳۸، ۴ فروردین ۱۳۸۸، ۲۴ مارچ ۲۰۰۹

دریغا که فقر

چه به آسانی

احتضار فضیلت است.

احمد شاملو

اگر "غوغائیان عالم پندار" نگارنده را بی‌درنگ با رنگ پر لعاب و آب و تاب اتهاماتی از جنس "سندیکالیسم خت و عور"، "اکنونیسم"؛ "ضد امپریالیسم" "پساتوده ایسم" و غیره در "دادگاه" بریایی ژدانی خود با حضور هیأت منصفه‌یی متشکل از فرماندهان ارشد "گارد آزادی" مرتد اعلام نفرمایند، اجازه می‌خواهم در این یادداشت کوتاه چشم‌اندازی سیاه - نه مانند "سناریوی سیاه" - و البته واقعی از وضع شبه زنده‌گی فرودستان ایران ترسیم کنم.

□ اول

در نخستین روزهای اسفند ۸۷ کارشناسان مرکز آمار ایران به صراحت اعلام کردند - به یمن سی سال حاکمیت اسلامی دولت سرمایه و سرمایه‌داران اسلامی - خط فقر از رقم هشتصد هزار تومان گذشته است. به گفته‌ی همین کارشناسان طی ده سال اخیر سالانه ۳/۸ درصد به جمعیت فقیر کشور افزوده شده است. ارقام رسمی مرکز آمار ایران

نیز، خط فقر را بدون در نظر گرفتن تهران؛ کم و بیش همین مبلغ (۷۸۰ هزار تومان) در سه ماهه‌ی چهارم سال ۱۳۸۷ ثبت نموده است. بنابر پیش‌بینی‌های مندرج در همین گزارشات اگر مولفه‌هایی همچون: افت شدید درآمدهای نفتی؛ رکود عظیم در بخش‌های مختلف صنعتی، افزایش وحشتناک نرخ بی‌کاری (شما بخوانید بی‌کارسازی)؛ در کنار سرایت سیل تبعات بحران اقتصاد جهانی در روند اقتصاد راکد جمهوری اسلامی (بعد از این ج.ا) لحاظ شود، با توجه به تصمیم نهایی دولت در خصوص حذف همه‌ی سوبسیدهای حامل انرژی و در نتیجه افزایش نرخ تورم از ۳۰ درصد سال ۸۷ به ۶۵ درصد سال ۸۸، خط فقر در خوش بینانه‌ترین برآوردها به یک میلیون و دویست هزار تومان خواهد رسید. در سال ۱۳۸۳، وزارت رفاه دولت **خاتمی** تعداد جمعیت زیر فقر را بالغ بر ۱۰ میلیون نفر دانست و اینک (۵ سال بعد) این رقم - باز هم طبق گفته‌ی کارشناسان رسمی ج.ا - به ۲۰ میلیون نفر تخمین زده شده است. به عقیده‌ی همین افراد - از جمله **حسین راغفر**، دبیر شورای هماهنگی کارفرمایان؛ **موسی‌الرضا ثروتی** (عضو کمیسیون اجتماعی مجلس شورای اسلامی) و ... - خط فقر در ایران امروز از معیارهای اعلام شده‌ی جهانی فراتر رفته و دقیقاً به مرز گرسنه‌گی رسیده است. در تعاریف عمومی گرسنه به فرد یا خانواری اطلاق گردیده که به هیچ یک از معیارهای پنج‌گانه‌ی: سلامت، آموزش، اشتغال، توان‌مندسازی و غذا دسترسی ندارد. نکته‌ی جالب این است که تحلیل‌گران ملل متحد در آخرین بررسی‌های خود (۲۰۰۸) خط فقر را بر اساس دو دلار در روز محاسبه کرده‌اند. حال آن‌که ارزیابی کارشناسان وطنی بر مبنای شاخص‌های سال ۲۰۰۰، یعنی روزی یک دلار شکل بسته است. به عبارت دیگر با احتساب معیارهای بین‌المللی خط فقر در ایران به دو برابر رقم اعلام شده‌ی کنونی - تا یک میلیون و ششصد هزار تومان سر خواهد کشید. خط فقر را دوباره و از منظری دیگر خواهم نوشت. (= به این بحث بر می‌گردم)

روز شنبه ۱۰ / اسفند ۱۳۸۷، مقامات و مطبوعات رسمی ج.ا گفتند و نوشتند که "بیش از ۸۰ درصد اعضای بازار کار غیر رسمی ایران فقیر مطلق هستند و نسبت به تأمین حداقل نیازهای اساسی خود ناتوانند"

واقعیت این است که بازار کار ایران به موازات پیشبرد طرح "تعدیل اقتصادی" (سیاست ادغام اقتصادی در اقتصاد جهانی)؛ پرپرزدن ج.ا برای عضویت در سازمان تجارت جهانی (WTO)، رویای پیوستن به گات (GATT)؛ رونویسی دیکته‌ی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی (خصوصی‌سازی) و... به شدت جنبه‌ی غیر رسمی به خود گرفته است و به اعتبار آمار دولتی دستکم ۶۵ درصد بازار کار ایران غیر رسمی است. در چنین بازار مخفی و آشفته‌ی، کارگران به اصطلاح شاغل به صورت موقت، با قراردادهای کوتاه مدت (دو ماه و بیست و نه روز)، قراردادهای جعلی (به منظور فرار کارفرما از پرداخت حق بیمه و تمدید مهلت قرارداد کارگر با اسامی دیگر)، قراردادهای یک طرفه و فسخ‌پذیر از سوی کارفرما و شرایط زمانی قرارداد کار کوتاه و سخت سیاه (برده‌گی مزدی) امرار معاش می‌کنند، و تبعاً از بدیهی‌ترین امکانات شغلی و زنده‌گی بی‌بهره‌اند. فقدان حداقل حقوق به رسمیت شناخته شده‌ی که به کارگران جهان پیشرفته‌ی صنعتی تعلق می‌گیرد، مانند: بیمه‌ی بی‌کاری؛ بیمه‌ی خدمات درمانی؛ صندوق بازنشستگی؛ از کار افتاده‌گی؛ بیمه‌ی سوانح محل کار؛ مسکن، ایاب و ذهاب، سود کارخانه، افزایش دستمزد متناسب با افزایش نرخ تورم، کاهش ساعت کار و غیره به اضافه‌ی امکان بالفعل هر آینه خطر بی‌کارسازی در مجموع جهنمی‌ترین شرایط تاریخی دوران سرمایه‌داری معاصر را به کارگران ایران تحمیل کرده است.

دستمزد ناچیز و ناپایدار ۲۱۳ هزار تومان و خط فقر ۸۰۰ هزار تومانی، زمانی که با تعویق پرداخت همین مزد تحقیر کننده همراه می‌شود، آنگاه سخن گفتن از فقر مطلق و گرسنه‌گی را بلاوجه سازد. این دیگر فقر نیست، جنایت است. نسل کشی است.

در چنین اوضاع و احوال فاجعه باری طرح موضوع "دولت سرمایه" -

با تاکید بر بافت طبقاتی و ایده‌ئولوژی - از اساس بی‌معناست. کفش کهنه و واکس نخورده و زیر بغل پاره‌ی کاپشن **احمدی نژاد**، نماد هر حرکت دماغوژیکی باشد یا نباشد؛ در ایران دولت سرمایه‌داران یا دولت خودمانی خودِ خودِ بورژوازی شدیدترین استثمار تاریخی را بر فرودستان تحمیل کرده است.

#### □ سوم

معلوم است که وارد شدن به مباحث ساختاری "فلسفه‌ی فقر" یحتمل پای "فقر فلسفه" را نیز به میان می‌کشد و بنیه‌ی کلمات این کلام چنین باری را - فی‌الحال - بر نمی‌تابد. زمینه‌های این مقوله چنان وسیع و پردامنه است که ما را به سال‌ها پیش از نظریه‌پردازی‌های علمی **مارکس** و **انگلس** عقب می‌راند نمونه را - در سنت‌های تاریخی غیر مارکسیستی - **توماس پین** در سال ۱۷۹۱ کتاب هیجان‌انگیز "حقوق بشر" را نوشت و به صراحت مدعی شد که "علت فاعلی فقر ناتوانی و اغتشاش نظام اجتماعی موجود است و گناه را نباید به گردن افراد و به ویژه فقرا انداخت". **پین** به مالیات‌های غیر مستقیم تاخت و آن‌را باعث تعمیق فقر دانست ... در نتیجه‌ی فشار طبقات حاکم (دولت پیت)، **توماس پین** را به دلیل توطئه علیه امنیت ملی!! و خرابکاری؟ غیاباً محاکمه و به مرگ محکوم کرد و کتاب او را در شمار آثار ضاله قرارداد!! در سال ۱۷۹۳ **ویلیام گودوین** در کتاب "عدالت اجتماعی" به طرز شگفت‌انگیزی ساختار اقتصاد سیاسی انگلستان را به چالش کشید و به روشنی طبقه‌ی حاکم (دولت) را علت اصلی فقر دانست. به نظر **گودوین** انحصار و توزیع ناعادلانه‌ی ثروت مهم‌ترین عامل سقوط جوامع محسوب می‌شد و انحصاری بودن دارایی، قدرت تنظیم زنده‌گی را مطابق مطالبات و توانایی دولت‌مندان از طبقه‌ی نادر می‌گرفت. نکته‌ی جالب این‌که، **گودوین** - پیش از **مارکس** - به نفی مالکیت خصوصی پرداخت و عامل اصلی فقر و ناهنجاری‌ها و بی‌عدالتی‌های اجتماعی را متوجه مالکیت خصوصی ساخت و ... نگفته معلوم است که این تحلیل فرسنگ‌ها از سوسیالیسم علمی **مارکس** و **انگلس** -

که فقط شش هفت دهی بعد تدوین شد - دور است و اشاره به آنها،  
حتا بدون ورود به سوسیالیسم تخیلی پیشامارکسی، بدین سبب و با  
این فرض صورت بست که رفقای ما، به هر حال با دستگاه تئوریک  
**مارکس** آشنا هستند.

#### □ چهارم

در یک نمای کلی می‌توان گفت که خط فقر از اجزای اصلی محاسبات  
مربوط به اندازه‌گیری فقر به شمار می‌رود. چنین محاسبه‌یی از ابعاد  
گوناگون مانند نرخ فقر (head count ratio) که بر مبنای شمارش درصد  
افراد زیر خط فقر را اندازه می‌گیرد تا گونه‌های پیچیده‌تری  
مانند شکاف فقر (Poverty gap) تشکیل می‌شود. همچنین به منظور تعیین  
میزان فقر (روش‌های اندازه‌گیری) به شیوه‌های مختلف، از جمله روش  
نیازهای اساسی (basic needs) می‌توان توسل جست. در چنین روشی - که  
فقط در کشورهای جهان سوم به کار می‌رود و معیارهای محاسبه بر  
مبنای کالاها و خدمات اساسی و ضروری برای زنده ماندن است - در  
واقع - آنچه که معلوم می‌شود خط فقر مطلق (absoulte poverty line) است.  
به عبارت روشن‌تر اندازه‌گیری خط فقر در ایران و رسیدن به مبلغ  
۸۰۰ هزار تومان بر همین پایه صورت بسته است. به سخن دیگر آنچه  
ملاک بررسی‌های کارشناسان بانک مرکزی و مرکز آمار ج.ا قرار  
گرفته، شاخص‌های نامشخصی است که در بهترین حالت حداقل امکانات  
بسیار معمولی برای نمردن (همان گرسنه‌گی) را لحاظ کرده است. در  
این محاسبات ابعاد گسترده‌یی از فقر که در ذیل به چند نمونه‌ی آن  
اشاره می‌شود به هیچ وجه حساب نشده است:

- فقر فرهنگی (cultural po.) به مفهوم بی‌بهره‌گی انسان‌ها از کتاب،  
روزنامه، سینما، گردش، سرگرمی؛ تفریح و ....
- فقر غیر اقتصادی (Non - Economic po.)، به معنای کلیه‌ی نیازهای  
غیرمادی انسان که بخشی از آنها فرهنگی است. (به قول **اریک فروم**  
تهیدات لازم برای تمرین عشق ورزیدن)
- فقر ذهنی (subjective po.) به مثابه‌ی همه‌ی مشکلات جسمی و روانی که

مولود عقبمانده‌گی ذهنی و اُفت بهره‌ی هوشی است.  
- فقر جزیی (Partia po.) شگفت آن‌که در این تقسیم‌بندی نیازهای اولیه‌ی زنده‌گی از قبیل مسکن متناسب، اتوموبیل، اینترنت، پارکینگ، مبل، ماشین لباسشویی، برق، گاز و ... رده بندی شده است. پنداری انسان تحت حاکمیت ج.ا غارنشین است.

صرف نظر از چنین تقسیم‌بندی‌هایی که چندان پایه و مایه‌ی علمی ندارد، قدر مسلم این است که در جامعه‌ی کنونی ایران چهره‌ی کریه فقر به صورت فقر همیشه‌گی (Permanent Po.)، فقر فراگیر (Mass Po.)، فقر کلی (Total Po.)، فقر فزاینده (Increasing Po.) و غیره در چارچوب کلی فقر مطلق (Absolute Po.) به وضوح قابل مشاهده است.

در بررسی‌های متفرقه‌یی که از سوی پژوهشگران غیردولتی به عمل آمده گفته شده است که شاخص‌های ذیل به ترتیب و با درصدهای نه چندان متغیر در کل کشور عوامل و زیرساخت‌های اصلی فقر را تشکیل داده است.

الف. خوراک (نان، برنج، حبوب، قند و شکر، روغن، گوشت، تخم-

مرغ، شیر، سبزی، میوه) در حدود ۳۵ درصد

ب. مسکن، ۳۰ درصد

پ. حمل و نقل ۱۳ درصد

ت. بهداشت درمان ۸ درصد

ث. لوازم و وسایل خانه ۷ درصد

ج. پوشاک ۴ درصد

چ. آموزش ۳ درصد

نکته‌ی بسیار مهم در آمار پیش‌گفته نقش اصلی غذا و مسکن در ماجرای سوق دادن بیش از ۲۰ میلیون ایرانی به اعماق دره‌ی فقر است. با در نظر گرفتن مبلغ ۲۱۳ هزار تومان به عنوان پایه‌ی دستمزد کارگران - اگر پرداخت آن به تعویق نیفتد - و با اذعان به اینکه متوسط اجاره بها برای یک خانوار چهار نفری ۲۰۰ هزار تومان برآورد شده است؛ تصور جای‌گاه مسکن در متن مطالبات فرودستان ایران چندان دشوار نیست. مضاف به اینکه از سال‌ها پیش

چند قلم ماده‌ی غذایی مانند گوشت (قرمز، سفید، ماهی)، لبنیات، سبزی و میوه تحقیقاً از سفره‌ی مردم بیرون رفته است.

#### □ پنجم

بی‌گفت‌وگو کارگران، بخش عمده‌یی از ارتش میلیونی جبهه‌ی فقر را تشکیل می‌دهند. فراتر از این‌ها؛ به گمان من - صرف نظر از یک لایه‌ی باریک موسوم به اریستوکراسی کارگری - کل طبقه‌ی کارگر ایران، اعضای اصلی، دائمی و تغییرناپذیر این جبهه به شمار می‌رود. و باهوده است اگر گفته شود. یک پای ثابت کشمکش طبقاتی در حوزه‌ی داشتن - نداشتن؛ فقر - غنا، کار - سرمایه توده‌ی کارگران هستند. این موضوع نه چندان پیچیده را، **ابوالقاسم لاهوتی و فرخی‌یزدی** (شاعران سوسیالیستی که با بلشویک‌ها نیز در ارتباط بودند و به انقلاب کارگری ۱۹۱۷ سمپاتی داشتند) به ساده-گی فهمیده‌اند:

**توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود کشمکش را بر سر فقر و غنا باید نمود**

می‌توان چشم‌ها را بست و "جنگ صنفی" و مبارزه "بر سر فقر و غنا" را به اتهام "سندیکالیسم خت و عور" در "دادگاه لیبرالیسم" به چند ضربه شلاق محکوم کرد. درست مانند حکمی که برای رفقایمان: **سوسن رازانی و شیوا خیرآبادی** در سنج صادر و اجرا شده است.

می‌توان با استناد به یک سنت شبه تئوریک هشت نه ساله کل طبقه-ی کارگر و مطالبات صنفی سیاسی‌اش را نادیده گرفت و دن کیشوت وار با اسلحه‌ی چوبی یک فرقه‌ی اینترنتی به جنگ آسیاب بادی‌های قدرت سیاسی رفت ....

می‌توان پس از شکسته شدن این توهم (حزب و قدرت سیاسی)، و باختن نتیجه‌ی قمار که هر ۴ آس آن در اخیثار یک گزارش صادره از سوی سازمان‌های امنیتی آمریکا - در خصوص پرونده‌ی هسته‌یی - بوده ناگهان تغییر جهت داد و به قول رفیق‌مان **رضا مقدم** پس از

**رضا پهلوی و داریوش همایون** - که به مناسبت ۱ مه پیام تریک برای کارگران فرستاده اند - در سال ۲۰۰۹ (یعنی ۱۲۳ سال پس از ۱ مه شیکاگو) اولین "سینار جنبش کارگری" برگزار کرد ... می‌توان پس از برگشت خوردن چک‌های "مرکز همبستگی" و بی‌اعتبار شدن همه‌ی اعتبار شعارهای "سرنگونی" و "شرایط انقلابی" و کلید نخوردن کلیه‌ی "سناریوهای سیاه" یک هو لیدر و میدر و رئیس‌جمهور و کابینه‌ی موقت را کنار گذاشت و کُتها را در آورد و آستین‌ها را بالا زد و هیاهوکنان از ته صف به خط مقدم جهید و چپتر از هر اولترا چپی به مصادره‌ی مبارزات طبقه‌ی کارگر پرداخت و کارگران و روشن‌فکران و دانشجویان فعال عرصه‌های مختلف جنبش کارگری را به اتهام مبارزه‌ی صنفی (مثلاً سندیکالیستی) و اتحادیه-یی هو کرد و مثل خروس بی‌محل پرچم آوانتوریسم "جمع عمومی" را بدون در نظر گرفتن شرایط مادی مبارزه‌ی طبقاتی از قسمت "گود استخر" بیرون کشید ....

به قول زنده‌یاد **فروغ**:

"می‌توان همچون عروسک‌های کوکی بود / با دو چشم شیشه‌یی دنیای خود را دید..."

اما ..... طبقه‌ی کارگر ایران بهتر و روشن‌تر از هر زمان دیگری جنس چپ مریخی را می‌شناسد و مرحله به مرحله صف خود را از هوچیان دیر آمده‌یی که با عجله و شتاب و "دخالت‌گری" می‌خواهند از همه جلو بزنند، جدا می‌کند. طبقه‌ی کارگر و پیشروان سوسیالیسم کارگری سیاست اراده‌گرایی را در جریان جنبش دانشجویی (ضربه‌ی ۱۳ آذر ۱۳۸۶) به شکلی کنکرت دیده‌اند و حاضر نیستند به خاطر منافع فوری چند تن از عشایر فلان فرقه دست به خودکشی بزنند. فرقه‌یی که هنوز چایی اولین سینار کارگری‌اش دم نکشیده؛ شلنگ تخته زنان برای مبارزان کارگری - از اهواز و هفت تپه تا اصفهان و سنندج و تهران - بخش‌نامه صادر می‌کند با هر درجه‌یی از فرصت‌طلبی "موقع شناسانه" نیز نمی‌تواند خود را



داخل صفوف طبقه‌ی کارگر جا بزند. در این جا بحث بر سر ماهیت سندیکا، اتحادیه، مجمع عمومی، شورا یا هر شکل مستقل دیگری نیست. بحث بر سر این است که عده‌یی که تا دیروز با افشای دوم خردادی‌ها عملاً به پلاتفرم رفرمیسم و لیبرالیسم مشروعیت می‌بخشیدند و کمترین اعتباری برای مبارزات تشکلهای مستقل کارگری قایل نبودند امروز در نقش دایه‌ی مهربان‌تر از مادر ظاهر شده و قصد بزرگ کردن و ارشاد این نوزاد را دارند. برای این‌که وصف حال آنان را بدانید و غبار خسته‌گی مطالعه‌ی این نوشته را نیز بتکانید به این حکایت گوش بسپارید:

بچه‌یی در آغوش دایه‌ی بد هیبتی زار می‌زد و زن به او می‌گفت "نترس جانم من این جایم!" ظریفی از راه رسید و به دایه‌ی مهربان‌تر از مادر (شما بخوانید چپ مریخی) فهماند که: "خوشگل جان! اشکال کار این‌جاست که طفلک از خودت می‌ترسد دست از سَرَش بردار تا مادرش بیاید...!!!"

رفقای دخالتگر! تصدقتان بروم، شما به همان "حزب و قدرت سیاسی"تان بچسبید و کاری به جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر نداشته باشید. مبارزاتی که حقانیت این جنبش را حتا به سلطنت-طلبان - و به شما نیز - تحمیل کرده اند فراگرد استمرار پیکار و کار طبقاتی را خوب بلدند.

به نقل از به پیش! ۳۸ ۴ فروردین ۱۳۸۸، ۲۴ مارچ ۲۰۰۹